



درس خارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: اوامر
موضوع جزئی: ترتب - کلام امام خمینی - مقدمه پنجم و ششم
سال دهم
تاریخ: ۱۴ / بهمن / ۱۳۹۷
مصادف با: ۲۷ جمادی الاولی ۱۴۴۰
جلسه: ۶۹

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

یک نکته مهم

مقدمه پنجم از مقدمات کلام امام خمینی این بود که در خطابات قانونی و عام انحلال احکام به تعداد افراد مکلفین مطرح نیست، بخلاف خطابات شخصی که در آن احکام به تعداد افراد مکلفین منحل می شوند. در جلسه قبل دو قرینه بر عدم انحلال ذکر کردیم. نکته مهم در این باره این است که در خطابات عمومی و قانونی، اراده تشریعیه به معنای اراده التشریح است. یعنی اراده قانون گذاری و جعل بنحو عمومی. لذا این طور نیست که تک تک افراد مخاطب این خطاب باشند. غرض شارع جعل و قانون گذاری برای عموم است و با این خطاب یک قانون را برای همه جعل می کند و چون افراد مستقلاً مخاطب شارع نیستند، صحت این خطاب متوقف بر صحت انبعاث همه افراد نیست، بلکه همین مقدار که یک صحت عقلایی داشته باشد که قانونی به نحو عمومی جعل شود و عده ای انبعثشان صحیح شود، کافی است.

این سخن بسیار حرف متین و عقلایی و منطبق با تقنین و قانون گذاری در عرف است. هیچ گاه در ذهن قانون گذاران عرفی این نیست که یکایک افراد را مخاطب قانون بدانند و بگویند: این قانون منحل به ده ها قانون جزئی نسبت به تعداد افراد می شود. شما سراغ عرف بروید، سراغ نهادهای قانون گذاری های عرفی بروید، به وضوح به دست می آید که در ذهن هیچ یک از قانون گذاران عرفی چنین چیزی خطور نمی کند که بگویند: این قانون ما منحل به میلیاردها قانون جزئی می شود که یکایک افراد را در بر می گیرد.

ادامه مقدمه پنجم

امام خمینی می فرماید: خلط بین خطابات شخصی و قانونی باعث اشتباهات و خلطهایی در بعضی از موارد شده که اگر توجه به این تفاوت کنیم و احکام شرعی را از قبیل خطابات قانونی بدانیم، دیگر این اشکالات و خلطها پیش نمی آید. این نظریه در مواضعی از علم اصول و فقه تأثیر دارد که در کتاب خطابات قانونیه به آن اشاره کردیم. یکی از مواضعی که این نظریه در آن تأثیرگذار است، بحث شرطیت محل ابتلاء در منجزیت علم اجمالی است. همانطور که می دانید مشهور بر این عقیده اند که علم اجمالی به حکم، مثل علم تفصیلی منجز حکم است. یعنی همانطور که اگر انسان بداند این شیء نجس است، حکم اجتناب از این نجس را برای او قطعی می کند؛ علم اجمالی نیز مانند علم تفصیلی موجب تنجیز حکم است و از نظر شأن و منزلت مثل علم تفصیلی است. اگر مکلف علم اجمالی داشته باشد که یا این لیوان مایع نجس دارد یا آن لیوان، علم اجمالی، حکم وجوب اجتناب از هر دو را برای او قطعی می کند.

یکی از اموری که به عنوان شرط در تنجز علم اجمالی بیان شده، ابتلاء به اطراف اجمالی است، (البته شبهه نیز باید محصوره باشد) مثلا پنج مکان است که نان می‌فروشد و شما علم پیدا می‌کنید نان یکی از این پنج مکان، نجس هستند و همه این پنج مورد محل ابتلاء انسان می‌باشد، یعنی امکان مراجعه به همه این‌ها می‌باشد. اگر شبهه محصوره باشد و همه اطراف شبهه محل ابتلاء باشد علم اجمالی منجز است، یعنی موجب حکم به وجوب اجتناب است. اما اگر شبهه غیرمحصوره بود، مثلا یکی در هزار، دیگر وجوب اجتناب نیست، همچنین اگر یکی از اطراف شبهه از محل ابتلاء خارج شود، مثلا امر دائر بین دو یا سه مورد باشد که یکی در محل زندگی مکلف است و دیگر در شرق دنیا در ژاپن، ما علم اجمالی داریم که یا این شیء نجس است یا آن، این‌جا چون یکی از این دو طرف، از محل ابتلاء خارج است، دیگر علم اجمالی منجز نیست. لذا این بحث در علم اصول مطرح شده که یکی از شرایط تنجز علم اجمالی در شبهات محصوره این است که اطراف علم اجمالی همگی محل ابتلاء انسان باشند و اگر موردی خارج از محل ابتلاء باشد، تکلیف نسبت به آن مصداق خارج از محل ابتلاء لغو است. این سخن مشهور است که در رسائل^۱ و در کفایه^۲ نیز آن را خوانده‌اید.

امام خمینی نظرشان این است که اگر ما قائل به خطابات عامه و قانونیه شویم نه خطابات شخصیه، دیگر به آن‌چه که مشهور ملتزم شده‌اند ملتزم نمی‌شویم و مسئله را بنحو دیگری مطرح می‌کنیم. زیرا شرطیت محل ابتلاء در تنجز علم اجمالی در صورتی است که خطاب را شخصی بدانیم و قائل به انحلال شویم.

اگر قائل به انحلال شویم، معنایش این است که خطاب به طور خاص متوجه این مکلف شده است. یکی از این موارد هم محل ابتلاء او می‌باشد و مورد دیگر محل ابتلاء او نیست. آن‌گاه در این صورت آیا توجه خطاب شخصیه به زید که در قم زندگی می‌کند برای اجتناب از مایعی که در کشور ژاپن وجود دارد معنا دارد؟ به زید که در قم زندگی می‌کند خطاب کنیم که ای زید از آن مایعی که در ژاپن وجود دارد و تو هرگز دسترسی به آن پیدا نخواهی کرد اجتناب کن. این معنا ندارد و لغو است.

اما طبق نظریه خطابات قانونیه، شرطیت محل ابتلاء در تنجز علم اجمالی از بین می‌رود. وقتی قائل به خطابات قانونیه شدیم معنایش این است که خطاب متوجه همه مکلفین است. کانه شارع می‌گوید: «ایها الناس» ای عموم مؤمنین از نجس اجتناب کنید. آن‌گاه علم اجمالی به نجاست موجب حکم به لزوم اجتناب است. همین که عده‌ای در معرض این تکلیف می‌باشند تا به آن عمل کنند کافی است، ولو این که دیگران به آن مبتلاء نشوند. این کاملاً یک رویه عرفی و قانونی است. امام خمینی می‌فرماید: به طور کلی چون در خطابات قانونیه انحلالی در کار نیست بسیاری از مشکلات ما حل می‌شود. با خطابات قانونیه می‌توانیم کفار را مکلف به فروع بدانیم، می‌توانیم غافل و ساهی و نائم و جاهل و عاجز را مکلف بدانیم، می‌توانیم شرطیت ابتلاء در تنجز علم اجمالی را منتفی کنیم. این‌ها همه ریشه اش این است که در خطابات قانونی و عام، انحلال به تعداد مکلفین معنا ندارد.^۳

مقدمه ششم

^۱ فرائد الاصول، مرتضی انصاری، ج ۲، ص ۴۲۰.

^۲ کفایة الاصول، کاظم خراسانی، ج ۲، ص ۲۱۸.

^۳ مناہج الوصول، سید روح الله موسوی خمینی، ج ۲، ص ۱۸ الی ۲۰.

در مقدمه ششم امام خمینی مطلب مهمی را برخلاف مشهور نقل می‌کنند. ایشان می‌فرماید: احکام شرعی نه شرعا و نه عقلا مقید به قدرت و علم نیستند.

تا بحال مکررا شنیدید و گفته شده که شرایط عامه تکلیف سه چیز است: بلوغ، عقل و قدرت، در همه ابواب فقهی بیان شده که تا شخص بالغ نباشد، عاقل نباشد و قادر نباشد تکلیف ندارد. از این امور بعنوان شرایط عامه تکلیف یاد می‌شود. با مسئله بلوغ این جا کاری نداریم. این شرط دارای ادله خاص خود است و محل بحث ما نیست اما راجع به این دو یعنی علم و قدرت به عنوان شرایط عامه تکلیف بحث‌هایی وجود دارد و امام خمینی نظر خاصی دارند.

آیا جاهل مکلف است یا نه؟ مشهور می‌گویند: کسی که نمی‌داند اصلا تکلیف ندارد. ولی امام خمینی می‌فرماید: جاهل نیز مکلف است. مشهور می‌گویند: مجنون تکلیف ندارد. امام خمینی می‌فرماید: غیر عاقل نیز تکلیف دارد، منتهی این به این معنا نیست که علم و قدرت هیچ تأثیری نداشته باشند. زیرا تأثیرشان در مرحله منجزین است نه مرحله اصل توجه تکلیف.

معنای علم یعنی آگاهی به تکلیف، اما منظور از قدرت چیست؟ این که بحث می‌کنیم آیا قدرت شرط تکلیف است یا خیر، منظور از تکلیف چیست؟

منظور قدرت عقلی است نه قدرت عرفی، قدرت عرفی چیزی است که آیه «لا یكلف الله نفسا الا وسعها»^۱ بر آن دلالت می‌کند «وسع» در اینجا همان قدرت و امکان و توان عرفی است، اما آیا اساسا امکان اشتراط قدرت به این معنا وجود دارد؟

منظور قدرت عقلی است. می‌خواهیم ببینیم که قدرت عقلی می‌تواند شرط تکلیف باشد یا نه؟ پس موضوع بحث در شرطیت علم و قدرت عقلی در تکلیف است. از دید مشهور این دو شرط که به عنوان شرایط عامه بیان شدند، تأثیرشان در تکلیف مثل سایر شرایطی است که در شرع بیان شده است. مثلا در باب وجوب حج یکی از شرایط وجوب حج استطاعت است. استطاعت یک شرط شرعی است و تا حاصل نشود حج وجوب پیدا نمی‌کند (البته اختلافاتی در آن است). اما بحث در شرائط شرعی نیست، می‌خواهیم ببینیم آیا شرایط عقلی مثل قدرت عقلی و علم مانند شرایط شرعی است که اگر موجود نباشند تکلیف نیز منتفی است یا مثل شرایط شرعی نیستند. شرایط شرعی یعنی شرایطی که در لسان دلیل بیان شده است، در حکمی استطاعت بعنوان شرط بیان شده است و در حکم دیگر دخول وقت بعنوان شرط بیان شده است و در حکم دیگر نصاب بعنوان شرط بیان شده است. اما یکسری شرایط وجود دارد که در لسان دلیل ذکر نشده است ولی به نظر مشهور معتبرند، مثل عقل و قدرت. می‌خواهیم ببینیم این دو، هم وزن شرطی مثل استطاعت است یا با آن‌ها متفاوت است.

دلیل مشترک بر نفی شرطیت علم و قدرت

آیا دلیلی بر عدم شرطیت علم و قدرت داریم یا خیر؟

یک دلیل مشترک که هم شرطیت علم و هم شرطیت قدرت را نفی می‌کند قاعده قبح عقاب بلا بیان است. ادله دیگر نیز بر نفی شرطیت علم و قدرت در تکلیف داریم که البته آن‌ها را امام خمینی بیان کردند اما مهمترین دلیل که در هر دو مورد قابل استناد است و می‌تواند شرطیت علم و شرطیت قدرت را نفی کند، قاعده قبح عقاب بلا بیان است.

^۱ سوره بقره، آیه ۲۵۶.

اولاً به این تعبیر دقت کنید که گفته شده «قبیح عقاب بلائیان» نه «قبیح تکلیف بلائیان»؛ عقاب بلائیان یعنی مجازات کردن بدون اطلاع دادن. مثل این که شما از در مدرسه بیرون بروی و کسی یقه شما را بگیرد و بگوید: شما بازداشتی. می‌گویی: چرا؟ می‌گوید: بخاطر این که رنگ لباست مشکی است. می‌گوید: چه اشکالی دارد؟ می‌گوید: مگر نمیدانی که ممنوع است؟ می‌گویی: کی گفتید؟ و کی خبر دادید؟ عقاب کردن بدون بیان کردن، بازداشتن بدون اطلاع رسانی مثل این است که خیابانی را بدون این که اطلاع رسانی کنند یک طرفه کنند و بعد اگر کسی از طرف ممنوعه بیايد، جریمه شود. این جریمه کردن بدون اطلاع رسانی عقاب بلائیان است.

معنای عقاب بلائیان چیست؟ عقاب بلائیان یعنی اگر تکلیف برای مکلف مجهول باشد، نمی‌توان او را عقاب کرد. عقاب جایی مطرح می‌شود که تکلیف مخالفت شود و تا تکلیف مخالفت نشده است عقاب ندارد. پس وقتی این شخص عقاب نمی‌شود یعنی تکلیف متوجه این جاهل بوده ولی به خاطر ندانستنش مجازات نمی‌شود. لذا می‌گویند عقاب بلائیان.

عقل می‌گوید: کسی که تکلیف متوجه او شده ولی او نمی‌داند و خبر ندارد، عقاب کردنش قبیح است. خود عقاب بلائیان حاکی از این است که تکلیف به جاهل و کسی که حکم را نمی‌داند متوجه شده، ولی بخاطر مخالفت با تکلیف، مجازات نمی‌شود. لذا خداوند می‌فرماید: «و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا»^۱ نمی‌گوید: «ما کنا مکلفین حتی نبعث رسولا» می‌گوید: «ما کنا معذبین» تا رسولی نفرستیم که حکم را بیان کند، کسی را عذاب نمی‌کنیم. این عذاب نکردن و عقاب نکردن یعنی تکلیف متوجه کسانی که نمی‌دانند نیز شده است، ولی چون نمی‌دانستند و عذر داشتند عقاب نمی‌شوند.

پس قبیح عقاب بلائیان شرطیت علم در تکلیف را نفی می‌کند. پس علم در تکلیف دخالت ندارد.

همین مطالب در مورد قدرت نیز جریان دارد. وقتی که خطاب «یا ایها الذین امنوا کتب علیکم الصیام»^۲ نازل می‌شود، آیه روزه را بر همه مکلفین و بر همه انسان‌ها واجب کرده است. اگر کسی عقلاً نمی‌تواند روزه بگیرد، از نظر عقل این شخص معذور است و عقاب او قبیح است. معنای معذور بودن این نیست که تکلیف متوجه او نیست، قاعده قبیح عقاب بلائیان می‌گوید: چون مکلف قدرت نداشته پس عقاب نمی‌شود. «قبیح عقاب مع العجز» اقتضاء می‌کند کسی که عاجز است عقاب نشود.

پس یک دلیل مشترک است که هم در مورد شرطیت علم و هم در مورد شرطیت قدرت جریان دارد. این قاعده عقلی «قبیح عقاب بلائیان» «قبیح عقاب مع العجز» است و نگفته «قبیح تکلیف بلائیان» یا «قبیح تکلیف مع العجز».

غیر از این قاعده عقلی یک سری ادله خاص داریم که آن‌ها نیز یا شرطیت علم را در تکلیف نفی می‌کنند و یا شرطیت قدرت را که باید مورد بررسی قرار گیرند.

« الحمد لله رب العالمین »

^۱ سوره اسراء، آیه ۱۵.

^۲ سوره بقره، آیه ۱۸۳.